



دوشنبه ۲۴ آذر ۱۴۰۴
وطن امروز | شماره ۴۴۸۸

فرهنگ وهنر

به عبارت دیگران

توصیه آیت‌الله اراکی به دخترش

مرحوم آیت‌الله اراکی که سلمان زمان ما بودند، دختر بسیار صالح و متدینی داشتند که همین سال‌های اخیر



گردآورنده: تقی دزاکام

مرحوم شدند. ایشان یک سال می‌خواستند برای حج تمتع به مکه مشرف شوند. تنها بودند. خدمت پدر رسیدند که من خیلی واهمه دارم تنها بروم. آیت‌الله اراکی فرمودند: دخترم! شما آنجا میهمان خدا هستی. خداوند خودش حاضر و ناظر بر توست و میهمان‌نوازی می‌کند. خودت را به او بسپار و ذکر «یا حفیظ و یا علیم» را بگو تا در حفظ و مراقبت او باشی.

دختر ایشان وقتی می‌رود و برمی‌گردد، برای پدر نقل می‌کند که من وقتی برای طواف وارد مسجدالحرام شدم، سیل جمعیت و انبوه فراوان زائران را دیدم که گرد خانه خدا می‌چرخند، فشرده و گاه با تنه زدن، وحشت کردم. دیدم ابدأ نمی‌توانم رفتم، دلم خیلی شکست که خدایا! من تنها هستم. نمی‌توانم عمل را انجام دهم. خودت کمک کن. یاد حرف‌های پدرم افتادم که فرمود: شما میهمان خدا هستی، بگو: «یا حفیظ و یا علیم» و خودت را به او بسپار. همین را گفتیم. ناگهان دیدم در برابر حجرالاسود حلقه‌ای دور کسی زده‌اند که کسی نمی‌توانست وارد آن شود. شخصی گفت: با امام زمان‌ت طواف کن.

من وارد فضای این حلقه شدم، فهمیدم امام زمان (حج) جلوتر هستند که می‌خواهند طواف را شروع کنند. یک طرف دیگر ایشان هم شخص دیگری بودند. من هم پشت سر حضرت قرار گرفتم و از پشت، عبای حضرت را گرفتم. ۷ شوط طواف را در خدمت آقا انجام دادم که اصلا هیچ تنای به من نخورد.

در تمام این ۷ دور حالت تضرع و التماس به خداوند و توسل به حضرت داشتم. بعد از این ۷ دور همین که طواف تمام شد، دیگر حضرت را ندیدم. فقط تأسفم از این است که آنقدر هول بودم که یادم رفت به حضرت سلام کنم.

مسعود عالی

سروش‌تاسان

جلد چهارم: صراط و شفاعت

(چاپ یازدهم، نشر عطش، ۱۳۹۶)

صفحات ۱۱۵ و ۱۱۶

تصاویری

از سرزمین خیال‌انگیز ایران

درست مثل داستان یک عشق است، همان عشق‌های معمول که از انتظارها و امیدها ساخته شده، با اشتیاق‌ها و سرخوردگی‌هایش، با شادی و بیزاری. همچنان که در یک داستان عشقی اتفاق می‌افتد، حوصله تملک با جذبه‌های عشق آمیخته می‌شود و میل در اختیار داشتن تام و تمام آنچه مورد علاقه است به‌طور لجام‌گسیختگی به‌یکباره رها می‌شود.

پس چه فایده که در آن وسوسه تملک باقی بمانم و لجام‌گسیختگی به خرج دهم که مناظر را حتماً روی فیلم آکسالی، آن هم به طرزی بد، ثابت سازم تا در اختیارم بمانند. چرا به جای این کار به نظاره کردن آن سرزمین خیال‌انگیز قناعت نکنم و شگفتی‌های گزافی آن را با نگاهی به هدف که فقط مایل به تمتع از یک دیدار است نسنایم؟ می‌شد که کمال صفا در باغ‌های پر از گل و کنار دریاچه‌های نمک، در دره‌های پر سایه و صخره‌های خشک راه رفت و از رنج جانکاه انتظار و از بیم حوادث پیش‌بینی نشده برکنار بود و از امید بستن به تغییرات مطلوب و اشتفتگی به خاطر نقص‌های فنی فارغ شد و ضمناً از همه چیز، در عین وقوف بر همه چیز، راضی و خوشبخت بود.

بارها این رؤیا را در ذهن مجسم ساختم؛ اما رؤیایی که بلافاصله زایل می‌شود. چه، به این نکته می‌اندیشم که از این دیدن‌ها بعداً چیزی جز یک خاطره باقی نمی‌ماند و آن هم ممکن است در همان لحظه که بخواهیم آن را تعریف کنیم محو شود. درست همچنان که درباره رؤیا اتفاق می‌افتد. آن وقت است که شوق دیدار مجدد آن لحظه‌های گذرنده، هر چند هم به طور ناقص ثبت شده باشد، دوباره قوت می‌گیرد، شوق نشان دادن آنها مکرر و باز هم مکرر. باز همه چیز از سر گرفته می‌شود. از نو به جست‌وجوی اسلایدهای قبلی که در گوشه و کنار خانه افتاده می‌روم، آنها را دوباره تمیز می‌کنم، دوباره می‌بینم، روزها از صبح تا شب به مرتب کردن آنها می‌نشینم، همان شوق و علاقه باز مرا فرا می‌گیرد و دوباره در مقابل هر عیب و نقصی که ببینم آشفته و دگرگون می‌شوم. به یادم می‌آید که راه دیگری نیست.

درست مثل داستان یک عشق است و برای تبدیل این احساس دردآلود به یک دوستی ملایم، هیچ کوششی فایده نمی‌کند. همان‌طور که در هر داستان عشقی اتفاق می‌افتد، وسوسه تملک آنچه مورد علاقه است، به هر صورت که پیش آید و بار هر سختی و ناراحتی، امان نمی‌دهد. باز همان انتظارها و امیدها، اشتیاق‌ها و سرخوردگی‌ها، شادی و بیقراری انتظار مرا می‌کشند از مقدمه زیبویی شاعر و عکاس ایتالیایی بر مجموعه نقیسی از تصاویری که از مناطق مختلف ایران گرفته و منتشر کرده است.

ریکاردوزیبولی

تاناکاجا

سیدعلی موسوی گرمارودی
صفحات ۱ و ۱۰

پیامبر اعظم (ع)

هر کس دوست دارد عمرش افزون و روزش فراوان باشد، به پدر و مادرش صله و احسان کند. این کار او اطاعت خداست و همین‌طور با خویشان خود صله‌همچ را جا آورد.

روزنامه سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی

صاحب‌امتیاز و مدیرمسئول: محمد آخوندی

مدیرعامل: رضا شکیبایی

سردبیر: سید عابدین نورالدینی

نشانی: خیابان انقلاب اسلامی، بین حافظ و خیابان ولیعصر (عج)، کوچه سعید، پلاک ۹
روابط عمومی: ۶۶۴۱۳۷۹۲ | تلفن: ۶۶۴۱۳۷۸۲ | فکس: ۶۶۴۱۳۷۹۲
پست الکترونیک: info@vatanemrooz.ir | واتساپ: ۶۶۴۱۳۷۹۲
چاپ: موسسه جام‌چم برتر پرتا | توزیع: نشر گستر امروز: ۶۱۹۳۳۰۰۰

مصاحبه با علی اصغر عز‌تی‌پاک، نویسنده و گردآورنده

کتاب «زندگی خطرناک؛ داستان‌هایی برای مردم غزه»

جنگیدن با سلاح رؤیا



عرفان خیرخواه

کتاب «زندگی خطرناک» شامل ۸ داستان است به قلم نویسندگان نام‌آشنایی همچون مجید قیصری، محمدهادی عبدالوهاب، سیده‌عذرا موسوی، مهدی کفاش، معصومه خوانساری، ابراهیم اکبری‌دیزگاه، علیرضا سمیعی و علی‌اصغر عز‌تی‌پاک. عناوین داستان‌های آن عبارتند از: «آنچه را می‌بخشیم، می‌ماند»، «شهر مدهوشان»، «خانه»، «شبی که برج افتاد»، «درخت زندگی»، «زندگی خطرناک»، «برگشتن به نقطه نامرئی» و «مردان توفان». گردآورنده این داستان‌ها علی‌اصغر عز‌تی‌پاک بوده که می‌گوید پس از توفان‌الاقصی، او و دوستانش تصمیم می‌گیرند کاری ادبی برای این موضوع انجام دهند و نتیجه این شد که مجموعه‌ای از داستان‌ها را گردآوری کردند و به صورت خودجوش به انتشارات سوره مهر سپردند. عز‌تی‌پاک می‌گوید هیچ گزینش موضوعی از پیش تعیین‌شده‌ای وجود نداشت و نویسندگان آزاد بودند از منظر خودشان روایت کنند و به این شکل تنوع ایجاد شود.

اینجا بخشی از آن چیزی است که در گفت‌وگو با علی‌اصغر عز‌تی‌پاک مطرح شد و در ادامه می‌خوانید. در این گفت‌وگو چیزی که بویژه جالب است، تأکید عز‌تی‌پاک بر حماسه‌سازی از دل سوگ و تبدیل روایت غزه به یک تجربه جهانی مشترک است. این نگاه، ادبیات را نه فقط ابزار مهدلی، بلکه سلاحی فرهنگی برای مقاومت می‌داند.

■ **چطور شد تألیف و گردآوری کتابی با موضوع داستان‌هایی برای مردم غزه، که تحت عنوان «زندگی خطرناک» چاپ شده را آغاز کردید؟**

جنگ که بعد از ۷ اکتبر ۲۰۲۳ آغاز شد، یک احساس خسران عمیق به ما دست داد. ما که به یک معنا دل‌بسته جریان مقاومت هستیم و به معنای دیگر انسانیم، احساس می‌کردیم چرا نمی‌توانیم کاری برای این جریان انجام دهیم. دور هستیم و کاری که بلدیم زمان‌بیر است و تأثیری آنی ندارد. این حس رفته‌رفته عمیق‌تر شد. با دوستان‌مان به گفت‌وگو نشستیم که ما هم باید کاری کنیم. به ایده مجموعه داستان رسیدیم؛ یعنی گروهی داستان بنویسیم و منتشر کنیم، حالا در قالب کتاب یا در فضای مجازی و نشریات. یاران همراهی کردند و کتاب جمع و جور شد. پس از تکمیل، آن را به انتشارات سوره مهر ارائه کردم. دوستان لطف کردند و پذیرفتند و فرآیند انتشار آغاز شد. کتاب را خودمان با بچه‌ها و بدون اینکه کسی از ما خواسته باشد یا از پیش برای جایی تدارک دیده باشیم، تهیه کردیم. کار کاملاً خودجوش بود اما برای انتشار، سوره مهر همراهی کرد.

■ **گزینش و نگارش داستان‌ها با چه اساسی انتخاب شده بودند و تمرکز عمده روایت‌ها روی چه موضوعاتی بوده است؟**

گزینشی در کار نبود. ما نویسنده‌ها را انتخاب کردیم و به آنها پیشنهاد دادیم. بخشی از این داستان همان کسانی بودند که باهم گفت‌وگو می‌کردیم و تصمیم به انجام کاری گرفته بودیم. ۲، ۳ نفر، ۴ نفر دیگر را هم دعوت کردیم که بیایند و با ما همراه شوند. بنابراین نویسندگان همان دوستان‌مان بودند؛ کسانی که می‌دانستیم تمایل به انجام چنین کاری دارند. موضوع داستان را به خودشان واگذار کردیم تا هر کسی از منظر خود این واقعه را روایت کند و به تنوع برسیم. وقتی ۲ نفر در یک جمع بنشینند، ایده‌های‌شان در حال و هوای مشترک است اما وقتی به نویسندگی که قبولش داریم و هم‌نفس می‌دانیم واگذار شود، او حال و هوای خودش را می‌آورد و ایده‌های خودش را وارد کار می‌کند. تنوعی که در موضوعات داستان‌های «زندگی خطرناک» دیده می‌شود، حاصل همین احترام به انتخاب و ایده نویسنده است.

■ **چگونه غزه را در «زندگی خطرناک» به عنوان یک شخصیت فرهنگی زنده تصویر کردید؛ یعنی آنچه تحت بمباران شدید است را به عنوان یک پدیده فرهنگی زنده نشان دادید؟**

این قرائتی است که شما ارائه می‌دهید و طبیعت هر اثر ادبی که چنین طینتی در مخاطب ایجاد کند، امتیازی است که مؤلفان خیلی به آن فکر نکرده بودند. من خوشحالم اگر چنین اتفاقی افتاده باشد. بدیهی است غزه برای ما که خیلی دور هستیم، دیگر صرفاً یک جغرافیای سیاسی یا طبیعی نیست. اولاً جغرافیای انسانی است، جغرافیای اسلامی، جغرافیای پیامد اسلامی، فرهنگی و حتی تمدنی که مورد هجوم واقع شده است. آدم احساس می‌کند تمدن غرب تصمیم گرفته این سرزمین را کم‌کم بخورد؛ لقمه‌لقمه پیش می‌رود، هر بار به بهانه‌ای و با آدم‌های تیزهوش و توانمندی که از هیچ فرصتی عبور نمی‌کنند. با توجه به همه اینها، غزه از منظر ما نویسندگان فرهنگی است اما در عمقش انسانی است؛ ما مسلمانیم و اسلامی است. من شخصاً بار عمیق دارم که ماجرای غزه کاملاً ایدئولوژیک است و دنیای غرب با همان پیشینه جنگ‌های صلیبی، همچنان بر فلسطین مانده و کوتاه نمی‌آید. وقتی داستان ایدئولوژیک می‌شود، فرهنگی هم می‌شود و

که با آنها دم‌خورم یا قرار است ارائه دهم باید رنگ و بوی زندگی داشته باشند؛ باید بگویند که زندگی را نمی‌شود کشت، باید بگویند از هر ترفندی که بخوای استفاده کنی، در نهایت مغلوب زندگی هستی. تو که دشمنی و می‌خواهی منکوب کنی، در نهایت مغلوب زندگی می‌شوی. دشمن از هر دری که بپاید و هر کاری بکند، در نهایت مغلوب زندگی است. زندگی هم در بهترین حالش همین تولدهای پشت سر هم، ولادت‌ها و تازه شدن‌های جوامع است. مجموع این نگاه بر این کتاب حاکم است؛ یعنی من تلاش کردم «زندگی خطرناک» سوگنامه نباشد، بلکه

حماسه باشد. این برایم خیلی مهم و ارزشمند است و از این ایده کوتاه نمی‌آیم؛ نه درباره داستان‌هایی که برای مردم خدومان می‌نویسم و نه درباره داستان‌هایی که کمک می‌کنم یا در خدمت نویسندگان هستم که خلق شوند. اینجا هم اتفاقاً باید این ایده را به مردمان غزه ارائه دهیم که ببینند زندگی نمی‌میرد و شما عین زندگی هستید.

■ **از منظر فرهنگی شما خطرناک‌ترین تهدید برای غزه را چه می‌دانید؟ از دست رفتن لپچه‌های محلی یا خاخرات نسل‌های گذشته یا از بین رفتن آداب و سنن فرهنگی؟ چه چیزی را تهدید فرهنگی آنجا می‌دانید؟**

ببینید تهدید فرهنگی ابعاد زیادی دارد. من متخصص جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی نیستم، ولی از منظر خودم به عنوان یک داستان‌نویس، مهم‌ترین تهدید فرهنگی را این می‌دانم که این ماجرا روایت نشود؛ به شکل عمیق و به شکل فردی. اشخاص باید این ماجرا را روایت کنند؛ اشخاصی که آنجا هستند یا کسانی که از بیرون نگاه می‌کنند و منظر شخصی دارند. این قتل‌عام، این جنایت تاریخی که واقعا یک تمدن ناچوانمرد مثل تمدن غرب پشت سرش ایستاده، نباید ناگفته بماند. مردم غزه نباید در گفتن این جنایت دچار لکنت شوند. حالا این گفتن می‌تواند با فیلم باشد، با نمایشنامه، با داستان و رمان، با هنرهای تجسمی، با موسیقی یا با هر چیز دیگری. این مهم‌ترین تهدید است. وضعیت آنها در حال حاضر خیلی مناسب نیست، بنابراین دیگر جوامع و مردمان باید کمک کنند یا حداقل به آنها سرخ بدهند که این داستان‌ها ناگفته نماند؛ لاقلاً وجهه بیرونی‌اش ناگفته نماند. «زندگی خطرناک» در همین رده رتبه‌بندی می‌شود.

■ **نقش نمادهای طبیعی مانند دریا یا ساحل که محل قرار ملاقات امجد با نامزدش هم هست، در داستان‌ها به چه شکلی است؟ آیا آنها نگهبان حافظه جغرافیای فرهنگی غزه هستند؟**

این داستان، داستان من است که فرمودید. در داستان، زمان و مکان قرار است نقش ایفا کنند. نقش‌شان هم این است که یک معنایی را به مخاطب القا کنند؛ به ناخودآگاه مخاطب. خیلی دیگر خودشان را در ظاهر متن معنا نمی‌کنند؛ می‌گویند تو بیا توجه کن که نویسنده چرا ساحل را برای این لحظه انتخاب کرده، چرا باران را در این لحظه می‌بارد؛ می‌توانست آفتاب تفتیده باشد و غیره. این توجیهات در داستان‌ها هست. در این مورد خاص هم دریا را می‌دانید که در ادبیات نماد آزادی بی‌انتهاست؛ نماد رسیدن به لبه‌های آزادی، به مرزهای آزادی. من احساس کردم این حرکتی که می‌خواهد اتفاق بیفتد، می‌تواند آن مردم را به آزادی برساند. حالا خسارت زیادی دیده‌اند، ولی به هر حال دارد نتیجه می‌دهد؛ اینکه کشور فلسطین را دنیا کم‌کم به رسمیت می‌شناسد، حاصل همین حماسه‌ای است که خلق شد. بنابراین دریا نماد رفتن به آزادی است؛ یا مثلاً در آرزوی آزادی بودن، در آرزوی اقیانوس باز زندگی کردن.

■ **جناب عز‌تی‌پاک! غزه به عنوان یک جغرافیای انسانی و یک جغرافیای فرهنگی، به نظر‌تان تا چه اندازه ظرفیت دارد که به عنوان یک روایت جهانی و بین‌المللی ساخته شود و در بیرون از مرزهای این منطقه هم خواننده داشته باشد؟ این داستان‌ها و این منطقه چقدر ظرفیت چنین چیزی را دارند؟**

ظرفیت بی‌نهایت است؛ یعنی همه‌اش ظرفیت است. این ناکسان برج‌نخ‌ترین وضعیت انسانی را برای مردم غزه رقم زدند. اینجا تمام آبرو و حیثیتی که در چند دهه درباره حقوق بشر و اینها جمع کرده بودند، بر باد دادند. این وضعیت را ما الان داریم و خیلی هم

وطن امروز



پذیرفته

شده است و همه همراهان ما کار هنر و کار رسانه باید

این ماجرا را علنی کند. هنرمندان باید تلاش کنند، ناشران باید این کتاب‌ها را ترجمه کنند و منتشر کنند.

الان یک جریان فرهنگی شکل گرفته که می‌تواند صدای این قتل‌عام و این مردم را در عمیق‌ترین شکش به همه جای دنیا برساند. به لحاظ رسانه‌ای تا حدی رسید، ولی واقعا یک خاطره گذراست. کار رسانه‌ای همین است که فیلم بگیرند، هر روز گزارش بدهند اما تبدیل این به یک خاطره عمیق انسانی با ادبیات و هنر ممکن است. این دیگر کار ما است؛ کار اهالی فرهنگ و اهالی هنر که گوش‌ها را برای این ماجرا باز کنند، قلب‌ها را، عواطف را، احساسات را تحت تأثیر عمیق قرار دهند. ظرفیت موجود است؛ حتی خیلی بیشتر از آنچه ما بتوانیم کار کنیم اما الان بیشتر باید اراده‌ای برای ارائه اثر هنری و اثر فرهنگی یا هر کار دیگری که در این زمینه لازم است، وجود داشته باشد.

■ **به عنوان سؤال پایانی، کتاب برای مخاطب ایرانی چه درسی از زندگی مردم غزه دارد؟ یا به عبارت دیگر، وضعیتی که آنجا سبزی می‌شود، چه نسبتی با فرهنگ ایرانی برقرار می‌کند؟**

ادبیات اگر درست باشد، مسائل ریز انسانی را در هر جغرافیایی با یک ترفند و ظرافتی به مساله عموم انسان‌ها تبدیل می‌کند. الان داستانی دارد در کامیوج یا بنگلادش خلق می‌شود؛ اگر خوب پرداخت شود و احساسات و عواطف عمیق را پوشش دهد، همان زبان ادبیات آن را به مساله من در ایران تبدیل می‌کند؛ به مساله کسی در آمریکای جنوبی، برزیل یا آرژانتین. این کار ادبیات است؛ این وظیفه با امتیاز ویژه ادبیات است که تلاش می‌کنیم داستان‌هایی خلق کنیم که روی وجوه مشترک انسانی قدم بگذارند و روی عواطف و احساسات مشترک انسانی بایستند. در اینجا دیگر فرقی نمی‌کند شما در غزه باشید یا در ایران؛ شما در لحظه‌ای انسانی قرار گرفت‌اید که باید از خودتان و حیات‌تان دفاع کنید. امروز برای غزه اتفاق می‌افتد، فردا برای ما اتفاق می‌افتد؛ چنانکه البته برای ما در جنگ ۱۲ روزه اتفاق افتاد. مردم ما در یک خیزش تاریخی، در یک جوشش تاریخی به نظر من معجزه کردند؛ کارستان کردند. شاید بخشی از این حاصل آثار هنری، سیمایی، ادبی و کتاب‌هایی باشد که در این سال‌ها در ایران منتشر شده یا نوشته و فیلم ساخته شده است. اینها کمک کرد مردم یک دفعه ببینند در معرض آن تجربه هستند؛ اگر و بدهند، اگر کوتاه بیایند، جامعه به بار خواهد آمد. این گونه یکپارچه شدن، همدست شدن و معجزه کردند. کار ادبیات این است که تجربیات فردی و شخصی را که در یک جغرافیای خاص رخ می‌دهد گسترش دهد، تعمیق بخشد و به همه برساند؛ یعنی همه را در آن شریک کند.

■ **ممنون که این وقت را به ما اختصاص دادید. اگر نکته یا موضوعی هست که من نپرسیدم و می‌خواهید بگویید بفرمایید.**

از مخاطبان ادبیات در ایران می‌خواهم خیلی برادرانه و حرفه‌ای به آثار ادبی در تمام زمینه‌ها توجه کنند؛ خودشان را محصور در یک گونه ادبی یا یک جریان ادبی نکنند. این دیگر اسبش آدم فرهنگی یا آدم آزاد نیست که گوشش را برای شنیدن حرف‌ها و تجربیات متنوع باز کرده باشد. یک فزیندی در مخاطبان ادبیات ایران اتفاق افتاده که یک عده فقط یک عده را می‌خوانند و یک عده هم عده دیگر را. وقتی می‌نشینند می‌گویند ما داریم ادبیات می‌خوانیم؛ نه، شما دارید کتاب‌هایی می‌خوانید که سلیقه شما را تأیید می‌کند و گوش‌تان را برای شنیدن صداهای متفاوت و متنوع باز نکرده‌اید. من از همین منظر از عموم مخاطبان کتاب در ایران می‌خواهم به کتاب‌هایی مثل «زندگی خطرناک» که به عنوان یک کار ادبی رجوع کنند و ببینند کسانی که به این ماجراها حرف می‌کنند، چه رویکردی دارند، چه چیزهایی برای‌شان ارزش است. قضاوت دیگران را که خالی از غرض نیست مبنای انتخاب کتاب قرار ندهند؛ خودشان برون مواجه شوند. اگر در «زندگی خطرناک» حرفی غیرانسانی زده شده یا حرفی غیر از ارزش‌های اصلی زده شده، آن کتاب را کنار بگذارند اما ما تقریباً بر ارزش‌های اصلی انسانی تکیه کرده‌ایم و درباره آنها می‌نویسیم. کسی هم فکر نمی‌کنم با اینها مخالف باشد، مگر اینکه بگوید این جریان نباید درباره این ماجراها حرف بزند؛ که آن دیگر مخاطب اصلاً مشخص است که مخاطب ادبیات و فرهنگ نیست؛ یک عنصر سیاسی است.